



داستان های کوتاه شنیدنی (بهلول و مهمانش)



بهلول و مهمانش

مؤلف:

سهراب محمدعلیزاده

www.ketab.ir

انتشارات پیک آذر سحر





داستان های کوتاه شنیدنی (بهلول و مهمانش)



سرشناسه	: محمدعلیزاده، سهراب، ۱۳۵۵-
عنوان و نام پدیدآور	: بهلول و مهمانش : داستان های کوتاه شنیدنی / مولف سهراب محمدعلیزاده ؛ تصویرگر محمدحسین کبارقراملکی ؛ ویراستار کاظم علی نژادفرد فغیم.
مشخصات نشر	: تبریز: پیک آذر سحر، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	: ۲۰ص: مصور (رنگی)؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
فروست	: داستان های کوتاه شنیدنی.
شابک	: ۳۰۰۰۰ ریال 978-622-5354-56-2
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: گروه سنی: ب، ج.
عنوان دیگر	: داستان های کوتاه شنیدنی.
موضوع	: بهلول مجنون، بهلول بن عمرو، ۱۹۰۰ق -- لطیفه ها
موضوع	: Ca763 - Ca806Anecdotes.Bahlul ibn Amr al-Sayrafi
موضوع	: داستان های طنزآمیز فارسی Humorolls stories
شناسه افزوده	: کبار قراملکی، محمدحسین، ۱۳۵۳-، تصویرگر
رده بندی دیویی	: ۸۴۷
شماره کتبخانی ملی	: ۹۲۳۵۴۲۶
اطلاعات رکورد	: فیبا
کتبخانی	



انتشارات پیک آذر سحر

www.ketab.ir

عنوان : بهلول و مهمانش (داستان های کوتاه شنیدنی)

مؤلف : سهراب محمد علیزاده

ویراستار : کاظم علی نژادفرد فغیم

ناشر : انتشارات پیک آذر سحر

تصویرگر : محمدحسین کبارقراملکی

نوبت چاپ : اول ۱۳۹۹ - پانصد جلد رقی

قیمت : ۳۰۰۰۰ تومان

شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۵۳۵۴-۵۶-۲

حق چاپ محفوظ

دفتر پخش: تبریز - خیابان شریعتی، روبروی بازار موبایل کریستال

انتشارات پیک آذر سحر تلفن: ۰۹۱۴۴۰۰۲۷۵۲ - ۳۵۵۶۸۸۱۶ - ۰۴۱

www.peikazarsahar.ir

@peikazarsahar



بهلول دانا، بهلول مجنون کوفی یا ابو وهب بن عمرو صیرفی کوفی یکی از عقلای مجانین سده ی دوم هجری و معاصر هارون الرشید بود. وی در کوفه رشد و نمو یافت و مردم محل او را با نام فارسی بهلول دانا یا عاقل دیوانه می نامیدند. در سال ۱۸۸ق / ۸۰۴م بود که هارون الرشید را ملاقات کرد. او یکی از عالمان دینی بزرگ در عصر امام موسی کاظم (ع) و خلافت هارون الرشید. وی در کوفه رشد و نمو یافت و مردم محل او را با نام فارسی بهلول دانا می نامیدند. برگفته شده از کتاب «مجالس المومنین» در شرح احوال بهلول از مرحوم قاضی نورالله شوشتری است.

بهلول و مهمانش

بهلول شبی در خانه اش مهمان داشت و در حال صحبت با مهمانش بود که قاصدی از راه رسید. قاصد پیام قاضی را به او آورده بود. قاضی می خواست بهلول آن شب شام مهمانش باشد. بهلول به قاصد گفت: از طرف من از قاضی عذر بخواه، من امشب مهمان دارم و نمی توانم بیایم.

قاصد رفت و چند دقیقه دیگر برگشت و گفت: قاضی می گوید قدم